



اولین صدر اعظم قاجار

حاج ابراهیم خان کلاتر (اعتمادالدوله)

(۳)

«چون بد آید هر چه آید بد شود»

«يك بلا ده گردد و ده صد شود»

«پهلوانی را بفطاند خسی»

«پشهای غالب شود بر کر کسی»

«و ثوق الدوله»

شکست بعد از پیروزی

هنگامیکه اردوی لطفعلی خان به تیررس سپاه آقا محمد خان رسید دو فوج سوار در اختیار عبدالله خان و محمد خان زند که از منسوبان او بودند قرار داد که از دو طرف باردوی آقا محمد خان حمله ور شوند و خود او نیز از سمت اردو بازار بقلب سپاه خان قاجار یورش برد، در این حمله شبانه که آقا محمد خان قاجار در سراپرده شاهی غافلگیر شده بود تمام لشکریان او از خوف و وحشت فرار کردند جز عده ای از سواران مسازندرانی کسی از لشکریان در اطراف سراپرده شاهی دیده نمیشد عده ای از سواران زندیه حمله کتان از راه

* آقای مهربان امیری از ترجمانان چیره دست و پژوهنده در تاریخ قاجار.

بازار خود را بحوالی سرپرده سلطنتی رسانیدند ولی در این موقع فتح‌اله‌خان اردلانی که در اردوی خان قاجار بود نزد لطفعلی‌خان شتافت و اظهار داشت که آقا محمد خان در اولین حمله فرار کرده و مصلحت آنست که فعلاً بخاطر جلوگیری از تاراج و چپاول اثنای سلطنتی دست از جنگ بکشید و چون صبح شود و فرار خان قاجار معلوم گردد تمام لشکریان بدون جنگ و خونریزی تحت اطاعت و انقیاد شما درخواهند آمد لطفعلی‌خان بدون اندیشه این پیشنهاد خدعه آمیز را قبول نمود و دستور داد تا کسی وارد سرپرده شاهی نشود و لشکریان دست از جنگ بکشند گرچه لشکریان زند از این فرمان اطاعت کردند و از حمله سرپرده شاهی خودداری نمودند ولی بیشتر آنها بعد از بغنیمت بردن اثنای لشکریان فراری خان قاجار بطرف مرودشت متواری شده وعده‌ای در حدود هزار سوار بیشتر همراه خان زند نماند ولی همینکه صبح صادق آشکار شد بر خلاف تصور لطفعلی‌خان هنگامیکه بانگ اذان برخاست دانسته شد که آقا محمد خان قاجار در پیشاپیش قشون خود مشغول نماز است در این موقع بود که لطفعلی‌خان بخود آمده و دانست باو خیانت شده است ولی کاری بود گذشته. شادروان سعید نفیسی مینویسد لطفعلی‌خان در این جنگ منتهای دلیری را نشان داده و پس از آنکه پیشنان لشکر آقا محمد خان را شکست داد و آنها رو بفرار نهادند با چند صد تن از همراهان خود برای دنبال کردن فراریان بر لشکریان آقا محمد خان که سی هزار تن میشدند حمله برد و تا جائی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت.

بواسطه تاریکی شب و رعبی که نام او در همه دلهای ایرانیان آن زمان افکنده بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست سرپرده وی داخل شود ولی يك تن از همراهانش شاید باندیشه خیانت او را از این کار بازداشت و گمت آقا محمد خان گریخته است وی از شنیدن این سخن فریب خورد و در این میان صبح شد و هوا روشن شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند و ناچار لطفعلی‌خان از آنجا بازگشت. سر جان ملکم در مورد این واقعه مینویسد عمل لطفعلی‌خان را که با معدودی لشکر بر گروهی انبوه حمله ور شد نمیتوان گفت که از روی تهوری بود که ناشی از یأس بوده است زیرا پیروزی او محال نبود لطفعلی‌خان در اثر تجاربی که اندوخته بود میدانست که در لشکری مانند لشکر آقا محمد خان همینکه هرج و مرج و اختلال راه یافت چاره پذیر نخواهد بود و از سوی دیگر او میدانست که در آن اوقات هنوز عده‌ای از امرا و سرکردگان قبائل بین او و آقا محمد خان مرد میباشند و گذشته نیز این مطلب را ثابت کرده بود که امرای مذکور همیشه باقتضای وقت عمل مینمودند افراد و سپاهیان آنها نیز کورکورانه از آنان متابعت مینمودند بنا بر این امید قوی بود که با يك پیروزی ناگهانی بر دشمن همه امرا و سرکردگان را بسوی خود جلب نماید و همان اسبابیکه وسیله خرابی و ضعف کار او را فراهم نموده باعث

خرابی کارحریف شود بنابراین او با واقع بینی هرچه لازمه احتیاط بود مرعی میداشت تا توانست باسانی مقدمه لشکر دشمن را تارومار نماید و همین عمل دلالت بر کیاست و شهامت ذاتی او مینماید ولی هنگامیکه پیروزی در چند قدمی او قرار داشت یکی از همان اتفاقاتیکه همیشه سبب انقلاب و دگرگونی دولت‌ها و کشورها شد، بوقوع پیوست و مسیر تاریخ ایران را عوض کرد و طعمه را از دهان خان زند ربود گرچه جلادت و شجاعت لطفعلی خان در این پیکار مستوجب پیروزی بود ولی ثبات و پایداری هم که از آقا محمد خان قاجار ظاهر شد او را شایسته و سزاوار اورنگ‌شاهی که باورسیده بود ساخته است در هنگامیکه رعب و هراس همه جا را فراگرفته بود و لشکریان سرازیرا نمیشناختند خودداری و غزمی آشکار کرد که ویژه او بود و سالها بعد از آن واقعه همیشه دوست میداشت که از حادثه آن شب سخن بمیان آورد. مشهور است که مکرر میگفت سه کار بزرگ است که شایسته است در تاریخ ایران جهت عبرت آیندگان ثبت شود اول تدبیر حاجی ابراهیم خان که با کمک عده‌ای از کسبه و بازاری شهر شیراز را گرفته و چندماه در مقابل سپاهیان سلحشور و جنگجوی لطفعلی خان ایستادگی کرد دوم شهامت و شجاعت لطفعلی خان که با چهارصد یا پانصد نفر جرئت کرد به سی هزار لشکر حمله ور شود سوم ثبات و پایداری من که هنگامیکه لشکریان از اطراف میگریختند از جای خود حرکت نکردم و با يك آرامش خاطر در آن بحبوحه خطر دستور دادم تا مؤذن اذان گفت تا هم لشکر من و هم سپاه دشمن بدانند که من بی پروا از آنچه رخ داده و بر جای خود قرار دارم.^۲

باری لطفعلی خان پس از آنکه این فرصت بزرگ را از دست داد چون دید نمیتواند با سپاه آقا محمدخان مقابله نماید لامحاله عقب نشینی نمود و از ابرج بمرو دشت و از آنجا از راه نیریز و کرمان بجانب طبس و خراسان شتافت.

آقا محمدخان نیز بعد از این پیروزی در اول ماه ذیحجه ۱۲۰۶ هجری قمری وارد شیراز شد و بقول مخبرالسلطنه هدایت، «حاجی ابراهیم شیطانی» در لباس انسان از او پیشباز کرد^۳ خان قاجار در باغ وکیل در عمارت کلاه فرنگی بر سر قبر کریم خان وکیل سلام عام برگزار کرد و چون مراسم سلام با تمام رسید میرزا محمدلاریجانیرا مأمور به نبش قبر کریم خان نمود و جنازه وکیل را روانه تهران نمود.

آقا محمدخان سپس پیاس خدمات حاجی ابراهیم خان مجدداً او را بسمت بیگلریگی فارس منصوب و حرم لطفعلی خان و خانواده امرای زندیه را روانه تهران نمود.

سلطان بی تخت و تاج

«چنین گفتم نرجفت را ماده شیر» «که فرزند ما گر نباشد دلیر»
«ببریم از او مهر و پیوند پاک» «پدرش آب دریا و مادرش خاک» «فردوسی»

لطفعلی خان زند تنها پادشاهی است که تاریخ ایران او را شجاع تر و بی باکتر از سلطان جلال الدین خوارزمشاه توصیف کرده است. تهور و شهامت ذاتی این پادشاه جوان و اعمال وحشیانه و غیر انسانی که آقا محمدخان قاجار در هنگام گرفتاری با این سلطان تیره روز انجام داده است مقام او را تا حد يك قهرمان ملی و افسانه‌ای در تاریخ ایران بالا برده است. شادروان سعید نفیسی مینویسد داستان زد و خوردهای لطفعلی خان با آقا محمدخان و سرانجام او یکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایران است^۴ ژان گوره فرانسوی در کتاب خود لطفعلی خان را دلیرترین شمشیر زن شرق معرفی میکند و میگوید که هنوز مردم ایران از فجایعی که بر آن جوان روا داشتند متأسف هستند و در جنوب ایران مردم هنوز مرثیه‌های مربوط بخان زند را میخوانند.^۵

همین نوبسند فرانسوی میگوید مورخین دوره قاجاریه برای اینکه مبادا سبب خشم زمامداران وقت شوند خصائل پسندیده لطفعلی خان زند را مسکوت گذاشته‌اند ولی نویسندگان اروپائی که بابت طرفی قضاوت میکردند آن خصائل را نوشته‌اند. یکی از اسناد تاریخی قابل اعتماد راجع به استنباط روحیه لطفعلی خان زند شرحی است که سرهرفورد جونز بریج (Sir. H. G. Bridges) که در سال ۱۷۸۶ با ایران مسافرت کرده در کتاب خود با اسم تاریخ ایران نوشته است. نوشته آن مرد که انگلیسی بود از این جهت در خور اعتماد است که دوبار با ایران وفارس رفت که لطفعلی خان زند پادشاه بود و در شیراز سرهرفورد جونز بریج را میهمان کرده و برای تفریح میهمان خود هر روز دریکی از باغهای بزرگ شیراز ضیافت میداد نویسنده انگلیسی در کتاب خود شرح باغ‌هایی را که در آنها ضیافت داده میشد ذکر کرده و انواع اغذیه و شرابه را که در میهمانیها بر سفره آورده میشد نام برده است. مرد انگلیسی يك ماه در فصل بهار شیراز که بهترین فصل آن شهر است میهمان لطفعلی خان زند بود و در آن مدت ده بار از طرف لطفعلی خان زند در باغها ضیافت داده شد و هر بار در باغی دیگر از میهمان انگلیسی خود پذیرائی میکرد. در تمام مدتی که خان جوان زند از میهمان انگلیسی و سایر میهمانان پذیرائی میکرد تبسم بر لب داشت و دقت مینمود که تمام میهمانان صحبت کنند و بخندند و وقت خود را بخوشی بگذرانند و بعد از این که

میهمانان غذا میخوردند و پس از صرف غذا ساعتی استراحت میکردند میهمان انگلیسی و سایر میهمانان خود را به صحرا میبرد تا این که اسب دوانی کنند و تیراندازی نمایند و (سرهرفوردجوزبریج) میدید که خان جوان زند در تیراندازی با تفنگ تپانچه و هم در تیراندازی با کمان مهارت دارد. بعد از این که سواری و تیراندازی خاتمه مییافت خان جوان زند از میهمانان خود دعوت کرد که وارد خیمه‌هایی که در همان صحرا افراشته بودند بشنوند و عصرانه صرف نماید. نویسنده انگلیسی میگوید تفاوت غذائی که هنگام عصرانه صرف میشد با غذائی که در موقع ناهار صرف میگردد این بود که در غذای عصرانه برنج وجود نداشت و در عوض انواع کباب و میوه بخصوص کباب‌هایی که به میهمانان در خیمه میخورانیدند لذیذ بود و نویسنده انگلیسی لذت آن کباب‌ها را که بعضی از گوشت پرنده تهیه میشد فراموش نمیکرد. بعد از این که نویسنده انگلیسی مدت یک ماه میهمان لطفعلی خان زند بود خواست برود لطفعلی خان یکی از اسب‌های ممتاز خود را باسم (اسب خاصه) بایکدست زین و برگ موسوم به (زین خروسی) به میهمان انگلیسی بخشید و آن زین را از این جهت خروسی مینامیدند که قربوس زین چون سرخروس بود و تاج داشت.

سرهرفوردجوزبریج از ایران رفت و بعد از سه سال مراجعت کرد ولی در آن موقع اقبال از لطفعلی خان زند برگشته بود و مسافر انگلیسی نتوانست که وی را در شیراز ببیند و باو گفتند که خان زند در بیابان‌ها آواره است مسافر انگلیسی خیلی میل داشت مرتب‌ای دیگر آن جوان دلاور و زیبا و خون‌گرم و با محبت و میهمان‌نواز را ببیند نه برای اینکه از میهمان نوازی و کرم لطفعلی خان زند استفاده کند. زیرا سرهرفوردجوزبریج مردی توانگر و دارای تشخیص بود و احتیاج به لطفعلی خان زند نداشت و فقط شوق دیدار آن پادشاه جوان وی را وادار کرد که جستجو کند و آن قدر تحقیق کرد و تجسس نمود تا عاقبت لطفعلی خان زند را در بیابان یافت. روزی که مسافر انگلیسی خان جوان زند را در بیابان دید مشاهده نمود که وی در گذشته از میهمان خود در صحرا درون پوشی‌های سلطنتی پذیرائی میکرد در یک سیاه چادر نشسته است یعنی چادری که مسکن قبایل صحرائشین ایران در بیلاق و قشلاق است و آن خیمه را خود مییافتند وقتی لطفعلی خان زند مسافر انگلیسی را دید طوری بسا گرمی و محبت با وی برخورد کرد که گوئی در شیراز و در یکی از عمارات سلطنتی یا یکی از باغ‌های بزرگ و باصفای آن شهر از او پذیرائی مینمایند. هنگام صرف ناهار سفره‌ای مقابل میهمان انگلیسی گسترده و در آن دوگدره نان و یک ظرف دوغ و قدری کره نهادند و شهریار جوان زند بدون اینکه از مختصر بودن غذا ناراحت شود از میهمان خود دعوت نمود که غذا بخورد و هنگام صرف غذا که غذای عادی صحرائشینان بود لطفعلی خان تبسم نمود و میهمانان خود را بحرف میآورد و حرف‌های خنده آور میزد تا اینکه مسافر سی کسل نشود.

وقتی غذای ساده و میتوان گفت مختصر صرف شد لطفعلی خان زند به سرهر فرورد -
 جونزبریچ انگلیسی گفت هوا گرم است و شما باید استراحت کنید و من میتوانم خیمه ای دیگر
 را برای استراحت شما آماده کنم ولی در آن خیمه وسائل خواب وجود ندارد و یگانه وسیله
 خواب ما در این مکان جاجیم میباشد که شما باید روی آن بخوابید و ما یک جاجیم دیگر هم
 بشما میدهیم که روی خود بکشید ولی تصور نمیکنم که در این جا احتیاج باین داشته باشید
 که چیزی روی خود بکشید زیرا هوا گرم است و سرما نخواهید خورد. میهمان انگلیسی رابه
 خیمه دیگر بردند تا در آنجا استراحت کند. هنگامی که مردان انگلیسی در شیراز بود چه در
 روزهای ضیافت و چه روزهای بعد عصرانه ای گوارا و فراوان باو میخورانیدند و عصرانه
 پادشاه زند آن قدر لذت و زیاد بود که مردان انگلیسی بعضی از شبها شام نمیخورد زیرا
 نمیتوانست که غذا تناول نماید ولی در آن روز وقتی از خواب برخاست برای او برسم
 عصرانه تخم مرغ پخته و عنای وحشی (پونه صحرائی) آوردند و مسافران انگلیسی آن غذا را که
 هنگام ظهر وجود نداشت با لذت خورد و فهمید که در موقع ظهر لطفعلی خان زند نمیتوانسته
 است باو تخم مرغ پخته و پونه صحرائی بدهد و بعد از این که وی خوابید تخم مرغ پخته و پونه
 صحرائی فراهم کردند تا هنگام صرف عصرانه باو تقدیم نمایند. سرهر فرورد جونزبریچ با دو نفر
 نوکر مسافرت میکرد او بعد از این که به لطفعلی خان زند رسید خواست چند روز نزد وی بماند
 ولی بعد از این که وضع خان جوان زند را دید و مشاهده کرد که وی توانایی پذیرایی از او و نوکرانش
 را ندارد و نمیتواند با سبها علیق بدهد تصمیم گرفت که عصر آن روز پس از خوردن عصرانه از
 خان جوان زند خدا حافظی نماید ولی لطفعلی خان زند نگذاشت که او برود و گفت من میدانم
 که در این جا شما بد خواهید گذشت چون وسائلی که در شیراز بود این جا نیست مع هذا در حدود
 وسائلی که در این جا بدست میآید سعی مینمایم که بشما بدنگذرد. سرهر فرورد جونزبریچ که میتواند
 بسزبان فارسی صحبت کند فقط همان شب میزبان لطفعلی خان زند را پذیرفت و در آن شب باو
 و دونوکرش کباب پرنده خوراندند و اسبهایشان را سیر کردند روز بعد لطفعلی خان زند با
 خوشحالی از میهمان انگلیسی خود وداع کرد و برسم بزرگان انعامی بدو نوکر آن مرد داد و
 گفت امیدوار است که مرتبه ای دیگر در شیراز میهمان او باشد. ۶.

سرهر فرورد جونزبریچ که در سال ۱۸۰۸ میلادی برابر با سال ۱۲۲۴ هجری قمری برای
 بار سوم در زمان سلطنت فتحعلی شاه بعنوان سفارت از طرف دربار لندن وارد تهران شد و مورد
 احترام و پذیرایی گرم دولت ایران واقع شده بود. از شاه قاجار اجازه خواست که با خسرو
 میرزا فرزند لطفعلی خان زند ملاقات نماید. مخبر السلطنه هدایت مینویسد آن دو یکدیگر را در
 بغل گرفته و سخت گریسته اند و از گذشته یاد گرفته اند و در واقع وداع خسرو میرزا احمد خدا
 کرده است که کوری چشم ابراهیم . . . صحبت دوست عزیزم رسیدم .

بروایت سرهرفورد جونز بریج فتحعلی شاه رفتار عمش را با لطفعلی خان مذمت کرده و خسرو میرزا را زحمت نمیداده است. مخبر السلطنه همچنین میگوید که سرهرفورد جونز در سفرنامه خود مینویسد هزار افسوس کجاست آن پادشاه جوان مرد دلیر کجاست آن شیربیشه شجاعت کجاست آن شاهزاده شیرین زبان (منظور خسرو میرزا فرزند لطفعلی خان زند است) بلی زنده است اما صد حیف ناقص کجاست آن سیاه دل فرومایه طمع کار (منظور حاجی ابراهیم خان است) که آن جوان پاکدل بدو اعتماد کسرد و او خیانت و عناد. کجاست میرزا حسین دوست من که درب خانه اش بروی من باز بود.^۸

سرهرفورد جونز بریج بعد از این مرثیه سرائی و نوحه خوانی از اینکه درباره خان زند راه افراط و مبالغه را پیموده است از خوانندگان طلب پژوهش مینماید و بقول پروفیسور ادوارد برون مطلب را چنین توجیه مینماید اگر وقایع عهد سلطنت و مصائب وارده و بدبختی های لطفعلی خان را بیش از اندازه معمول شرح میدهم امید است که خواننده مرا عفو کند و قتی که بر تخت سلطنت نشست نسبت بمن محبت و توجه بسیار ابراز داشت و چون متواری و فراری بود این افتخار نصیب من شد که در زیر چادر مختصری با وی بریک نمد زین بنشینم خصال پسندیده اش او را در چشم رعایا عزیزتر میساخت شجاعت و ثبات و جرئت و چالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد مضمون قصاید و غزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند در روزگار عزت و نعمت مسردانه و دوست داشتنی و دلربا و در دوران بدبختی و مصیبت بقدری بزرگوار و جدی بود که طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید جوانی با ابهت و خون سرد و ثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار کشور خود بود بدست شخصی که با اعتماد و اطمینان داشت یافتند و با تحقیر و اهانتی که هر انسانی را می لرزاند روزگارش پایان برسد، و پسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد و دخترانش به حجله خاک سپرده شوند و ناموس و شرافت زنش بر باد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگر چه ما نمیتوانیم در مقابل محکمه پروردگار از آن شکایت و با آن معارضه کنیم ولی رخصت داریم که بنظر عبرت بنگریم.^۹

سرجان ملکم نیز لطفعلی خان زند را سرداری بزرگ در ردیف جهانگشایان فاتحی چون چنگیز و تیمور توصیف مینماید این مورخ انگلیسی میگوید او در فنون سپاهبگری در زمان خویش بی همتا بود و میتوان گفت که اگر در کشور مستقل و در زمانی که مردم از روی آداب و رسوم اطاعت پادشاهانرا واجب میدانستند بدون تردید نامش چون چنگیز و تیمور

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. سعید نفیسی ج ۱ - ص ۴۴، ۴۵

۲- تاریخ سرجان ملکم - ج ۲ - ص ۷۰

۳- گزارش ایران، مخبر السلطنه هدایت - ج ۳ - ص ۱۷۹

۴- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. سعید نفیسی - ج اول - ص ۴۴

۵- خواجه تاجدار - ترجمه ذبیح‌اله منصوری

۶- خواجه تاجدار نوشته زان‌گوره فرانسوی ترجمه ذبیح‌اله منصوری ج ۲- ص ۹۱-۹۲

۷- پس از آنکه دولت ایران بعلت نقض قرار داد ۱۸۰۰ میلادی بین ایران و انگلیس با ورود سر جان ملکم نماینده لرد منیتو نایب السلطنه هندوستان از بوشهر به تهران مخالفت کرد سر هر فورد جونز بریج که سفیر مخصوص دربار لندن بود در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۸۰۸ وارد بوشهر شد و در ماه فوریه ۱۸۰۹ در تهران بحضور فتحعلی شاه بار یافت. سر هر فورد جونز بریج در این مأموریت توفیق یافت که یک قرار داد سیاسی و نظامی با دولت ایران منعقد سازد جان ویلیام کی مؤلف تاریخ جنگ‌های افغانستان در صفحه ۶۹ جلد اول کتاب خود راجع به موضوع مذاکرات سر هر فورد جونز بریج با میرزا شفیع صدراعظم ایران مینویسد در ضمن مذاکرات یک ماده در عهدنامه بود که میبایست آنرا در بار آمدن تصویب کند ولی این ماده طوری نوشته شده بود که میرزا شفیع نمیتوانست مقصود خود را خوب درک کند و یک ماده صریح و روشن میخواست که بجای آن نوشته شود در مقابل اصرار سر هر فورد جونز که همین ماده صحیح است صدراعظم اظهار نمود که نمیخواهد قبول نماینده دولت انگلیس را بخورد این حرف به وزیر مختار انگلیس گران آمد و نمیتوانست این توهین را تحمل کند از جای حرکت نموده یک تگانی بصدراعظم داد که بین وزیر مختار و دیوار صدراعظم فشار دید بعد قراردادیکه نوشته شده روی فرش بود برداشته داد بموریر که همراه او بود و یک لگدم بچراغ که در مقابل میسوخت زد که چراغ بیک طرف افتاده خاموش گردید وزیر مختار انگلیس با همراهان خود از اطاق تاریک بیرون آمده سوار اسب خود شده بسفارت خانه رفتند. ایرانی‌هایی که در آنجا حضور داشتند گفتند این فرنگی دیوانه شده است. این قرار داد در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۰۹ میلادی مطابق ۲۵ محرم ۱۲۲۲ هجری در تهران بین میرزا محمد شفیع معتمدالدوله صدراعظم و حاجی محمد حسین خان امین‌الدوله از طرف دولت ایران و سر هر فورد جونز از طرف دولت انگلیس باهضاء رسید.

۸- گزارش ایران - ج ۳- ص ۱۷۹

۹- تاریخ ادبیات ایران - تألیف ادوارد برون ترجمه رشید یاسمی از عهد صفویه تا

زمان حاضر - ص ۱۳۶ و ۱۳۷

۱۰- تاریخ سر جان ملکم - ج ۲ - ص ۷۴ - رجوع شود به ناسخ التواریخ قاجاریه

ص ۲۳

۱۱- روضه الصفاء - ج ۹ - ص ۲۴۸ توضیح: مؤلف صدرالتواریخ نیز این مطلب را از

قول حاجی ابراهیم خان در ص ۲۸ کتاب خود نقل کرده است.